

■ **احمد رضا صدوی**

۱۱۰ سال پیش در چنین روزی به دستور عبدالحسین میرزا فرمانفرما، عده‌ای از اهالی کرمانشاه به چرم همکاری با سالارالدوله اعدام شدند. این مناسبت می‌تواند محملی در اشاره به سیاست‌ورزی پرییج و خم فرمانفرما باشد. مقال پی آمده، از این روی به شما تقدیم می‌شود. مستندات آن بر تازنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.
■ ■ ■

■ **در کیستی عبدالحسین میرزا فرمانفرما**

به عنوان مدخل سخن، نخست بایسته‌است تا زندگی پر فراز و فرود عبدالحسین میرزا فرمانفرما مورد خاوش قرار گیرد. چه اینکه بدون چنین مروری، ارزیابی کارنامه وی ناتمام خواهد بود. پرانه بابایی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره آورده است:

«عبدالحسین میرزا فرمانفرما (سالار لشکر -نصرت الدوله)، فرزند فیروز میرزا نصرت‌الدوله در سال ۱۲۷۰ ق برابر با ۱۲۳۱ ش در تهران متولد شد. آموزش ابتدایی خود را تحت تعلیمات پدر و مادرش حاجیه‌خاتم‌هماد منزل آغاز کرد. پس از تحصیلات ابتدایی، به دستور ناصرالدین شاه وارد دارالفنون شد و در رشته نظام ثبت‌نام کرد. در سال ۱۳۰۶، پس از آموختن علوم نظامی، لقب سالار لشکر گرفت و به فرماندهی قشون آذربایجان منصوب شد. دو سال بعد به تهران احضار و با لقب فرمانفرما، والی کرمان و بلوچستان شد. فرمانفرما در جریان نهضت مشروطیت، خود را به آزادبخواهان نزدیک کرد. پس از صدور فرمان مشروطیت، در کابینه موقت وزیر افتخ، وزیر دادگستری شد و این سمت را در کابینه بعدی به ریاست میرزاعلی‌اصغرخان اتابک حفظ کرد. از مأموریت‌های جنگی فرمانفرما، می‌توان به دفع تجاوز قوای عثمانی به مرزهای ایران و نیز دفع فتنه سالارالدوله در کردستان و کرمانشاه در زمان سلطنت محمدعلی شاه اشاره کرد. در دوره فترت میان‌دوره اول و دوم قانونگذاری، وی در کابینه میرزاابوالقاسم‌خان ناصرالملک‌همدانی، عهده‌دار پست وزارت داخله بود و این سمت را در کابینه بعدی، یعنی در زمان ریاست وزرایی جوادخان سعدالدوله حفظ کرد. پس از فتح تهران و قرار محمدعلی‌شاه، محمدولی‌خان تکلیانی تشکیل کابینه داد و در این کابینه، فرمانفرما عهده‌دار پست وزارت عدلیه بود.این کابینه در زمان احمدشاه تشکیل شد. در کابینه دوم محمدولی‌خان تکلیبی، فرمانفرما هم‌عده‌دار پست وزارت عدلیه بود. در دوره دوم قانونگذاری، در کابینه‌های اول و دوم میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک، فرمانفرما عهده‌دار پست وزارت عدلیه بود. در دوره سوم قانونگذاری، وی در کابینه‌های اول و دوم میرزا حسن‌خان داماد مظفرالدین شاه تشکیل کابینه داد. فرمانفرما به وزارت داخله منصوب شد. سرانجام در زمان فترت میان دوره سوم و چهارم مجلس شورای ملی، عبدالحسین میرزا فرمانفرما کابینه خود را تشکیل داد. این کابینه بیش از یک‌ماه و نیم دوام نداشت و در آن فرمانفرما، علاوه بر ریاست وزرایی، عهده‌دار پست وزارت داخله نیز بود. پس از سقوط کابینه فرمانفرما، سپهبد اعظم مأموریت یافت تا کابینه خود را تشکیل دهد. در کودتای ۱۲۹۹، فرمانفرما و دو پسرش نصرت‌الدوله و سالار لشکر به دستور سیدضیاءالدین طباطبایی به زندان افتادند. فرمانفرما برای سیدضیاء، پیشکش قابل ملاحظه‌ای فرستاد و در مقابل سیدضیاء قول داد که آنها را نخواهد کشت! بعد از حکومت ۱۰۰۰ روز سیدضیاء و در زمان ریاست وزرایی قوام الدوله، زندانیان کابینه سیدضیاء آزاد شدند و فرمانفرما با شتم سیاسی خاصی که داشت، توجه خود را به سردار سپه وزیر جنگ که سابقاً رئیس قراولان منزل او بود، معطوف کرد و از آن تاریخ، ظاهراً در زمره دوستان رضاخان قرار گرفت. فرمانفرما مقادیر شایخ تومچیچ از اراضی خود را به رضاخان بخشید و سردار سپه نیز در مقابل دو تن از فرزندان فرمانفرما (محمدعلی میرزا و عباس میرزا) به وکالت مجلس شورای ملی (نصرت‌الدوله فرزند دختری او) به وزارت ترساند. عبدالحسین میرزا فرمانفرما، دارای شخصیت منحصر به فردی بود و این چه در زندگی داخلی، چه در جمع آوری مال و ثروت و چه در احراز مشاغل، راه افراط را بیمود و یکی از ملائین معتبر ایران بود. وی املاک وسیعی در آذربایجان، کرمانشاه، کردستان، فارس، کرمان، کرج و تهران داشت. وی دارای ۲۶ فرزند بود. فرمانفرما تا سال ۱۳۱۵، زندگی محتاطانه‌ای داشت و با دقت به کارهای املاک خود رسیدگی می‌کرد تا اینکه در فرزندش نصرت‌الدوله دستگیر و به زندان سمنان منتقل شد و بعد از چندی، خبر مرگ او را به فرمانفرما دادند. مرگ نصرت‌الدوله تأثیر بدی در روحیه فرمانفرما داشت، به طوری که آن را تحمل نکرد و سرانجام در سال ۱۳۱۸ ش، در ۸۸ سالگی در گذشت و وی را در صحن حضرت عبدالعظیم(ع) به خاک سپردند.»

■ **نیم‌دورن در مسند قدرت**

سیاست‌ورزی عبدالحسین میرزا فرمانفرمائیان در دوره‌ای بود که پامامدان ایران ناگزیر بودند که تکلیف خویش را با دول استعماری روشن کنند و در زمره نخستین‌هایی بود که چنین کرد و دولت انگلستان را بر گزیدند! آن پس، مارک انگلوفیل بر پیشانی او و خانواده‌اش خوندنمایی می‌کرد و این خصیمه در زمره مجوری‌ترین شناسه‌های ایشان بود. کینا شریعت‌پارسا، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این فقره معتقدست:

«عبدالحسین فرمانفرما به مدت ۵۰ سال در مسند قدرت بود و در دوران پنج پادشاه حضور داشت. وی در سال ۱۲۳۶ ش در خواده فرمانفرمائیان چشم به جهان گشود. عبدالحسین میرزا پس از اتمام مدرسه اتریشی در دواپر نظامی، زیر نظر کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیر جنگ و پسر ناصرالدین شاه مشغول خدمت شد. در سال ۱۳۴۱ش در چه درجه سرهنگی رسید و ریاست افواج کرمان به او واگذار شد. این نخستین مأموریتی بود که وی در خارج از مرکز به عهده گرفت. به نظر می‌آید پس از فوت فیروزمیرزا، پسرش از جانب شاه‌ملقب به نصرت‌الدوله شد. لقب نصرت‌الدوله به عبدالحسین میرزا و لقب فرمانفرما به پسر بزرگ او عبدالحمید عطا شد. در دوران ناصرالدین شاه قاجار، عبدالحسین میرزا عهده‌دار حکومت آذربایجان و کرمان شد و توانست شورش عشایر در آذربایجان را کنترل کند. با مرگ ناصرالدین‌شاه، عبدالحسین میرزا می‌توانایی‌های خود را به خاندان قاجار ثابت کرده بود، اما دشمنی‌های امین‌السلطان صدراعظم جدید رویه‌رو شد. اما ازدواج با عزت‌الدوله یکی از دختران مظفرالدین شاه، توانست او را مددگر قدرت نگاه دارد. او در زمان مظفرالدین‌شاه، توانست حکومت تهران را علاوه بر کرمان و سیستان از آن خود کند. شغل دواخواه او، وزارت جنگ بود و این در حالی بود که داماد



عبدالحسین میرزا فرمانفرما در پیچ و خم‌های سیاست‌ورزی

شاهزاده قاجار

در قامت نخستین آنگلوفیل ایران

امین‌السلطان عهدمدار این وزارت بود و امین‌السلطان، خوش امور را در دست داشتند. دولت سیدضیاء او و دو پسرش را به زندان انداخت و آنها را از کارهای حکومتی منع کرد. با باقی ماند و سپس از جانب شاه، به حکومت کرمان گمارده شد. با برقراری مشروطه در ایران، عبدالحسین عهده‌دار وزارت عدلیه شد. این شغل از آنجا اهمیت زیادی داشت که نخستین خواسته مردم در انقلاب مشروطه، برقراری عدالتخانه بود. مهم‌ترین اقدام عبدالحسین در دوره وزارت عدلیه، محاکمه عاملان فروش دختران و زنان قوچان به ترک‌مانان بود. رابطه فرمانفرما با دول خارج‌جه، جمله روس، انگلیس و عثمانی، هموار محل بحث و گفتو گو‌ست. او در مدت خدمت خود، عهده‌دار حکمرانی بر ایالت‌های مهمی، از جمله آذربایجان و کرمانشاهان بود. همین امر ناخودآگاه او را درگیر مناقشات با دول خارجی می‌کرد. روابط خار چه ایران در آن برهه از تاریخ، همواره دستخوش ضعف و دگر گونی بود و شخصیت منحصر به فردی بود و این کوچک‌ترین کار، مجبور به کسب تکلیف از حکومت و مجری بی‌چون و چرای امور آن بود. با شروع جنگ جهانی اول، در حال سیاسی ایران به‌اجبار در برابر کشورهای درگیر جنگ، موضع مشخص‌تری اتخاذ کردند. در این میان عبدالحسین، جانب انگلیس را گرفت و خود را به عنوان نخستین آنگلوفیل ایران معرفی کرد. حکومت فارس، آخرین منصب فرمانفرما بود. او پس از مراجعت به تهران، با کودتای اسفند ۱۲۹۹ مواجه شد و دیگر تا پایان عمر خود، منصب دولتی نداشت. در حکومت فارس، فرمانفرما با انگلیس همراه شد و به همین دلیل، مورد حمله دم‌موت‌کرات و ملیون قرار گرفت. او علاقه داشت تا زمام امور فارس را در دست خود گیرد، اما چنین چیزی با حضور نفوذ انگلیس و نبود یک دولت مرکزی مقتدر ممکن نبود. او برای قبول حکومت فارس و آرام کردن اوضاع ایالت، هم از جانب انگلیس و هم از طرف حکومت، توقعات مالی داشت. انگلیس در قبال بر آورده کردن این خواسته فرمانفرما، از او خواست که از نفوذ آلمان‌ها و ترک‌ها جلوگیری کند و بنادر را به روی انگلیسی‌ها باز گذارد. فرمانفرما با قبول این خواسته‌ها و مذاکره با بانک شاهنشاهی ایران، وزارت مالیه و خزانه‌داری، حکومت فارس را قبول و اداره کرد. فرمانفرما پس از پنج سال حکمرانی ایالت فارس، به تهران

در کودتای ۱۲۹۹ و به دستور سیدضیاءالدین طباطبایی، فرمانفرما و زندان افتادند.

سید پسرش نصرت‌الدوله و سالار لشکر، به زندان افتادند. فرمانفرما برای سیدضیاء، پیشگشکی قابل ملاحظه‌ای فرستاد و در مقابل سیدضیاء قول داد که آنها را نخواهد کشت! بعد از حکومت ۱۰۰روزه سیدضیاء و در زمان ریاست وزرایی قوام‌الدوله، زندانیان کابینه سیدضیاء آزاد شدند و فرمانفرما با شتم سیاسی خاصی که داشت، توجه خود را به سردار سپه وزیر جنگ که سابقاً رئیس قراولان منزل او بود، معطوف کرد

عاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷

عبدالحسین میرزا فرمانفرما در کنار خواهرش نجم‌السلطنه (مادر دکتر مصدق)

د

در دوران حکومت بر فارس، فرمانفرما با انگلیس همراه شد و به همین دلیل، مورد حمله دم‌وکرات‌ها و ملیون قرار گرفت. او برای آرام کردن اوضاع این منطقه، هم از جانب انگلیس و هم از طرف حکومت، توقعات مالی داشت. انگلیس در قبال بر آورده کردن این خواسته، از او خواست که از نفوذ آلمان‌ها و ترک‌ها جلوگیری کند و بنادر را روی انگلیسی‌ها باز گذارد! فرمانفرما با قبول این خواسته‌ها و مذاکره با بانک شاهنشاهی ایران، وزارت مالیه و خزانه‌داری، حکومت فارس را قبول و اداره کرد

مادر م بود. اینها (خانواده نصرت‌الدوله) هشت برادر از شاهزاده‌خاتم عزت‌الدوله از همسران فرمانفرما بودند. نصرت‌الدوله از همه‌شان بزرگ‌تر، قدرتمندتر و باهوش‌تر بود. همه می‌دانند که او یکی از اصلی‌ترین چهره‌های است که رضاشاه را سر کار آورد، چون فکر می‌کرد که آدم توانایی است. پس از چندسال، آن مردک احقم فکر می‌کند حالا که شاه‌شده، نصرت‌الدوله می‌آید و جای او را می‌گیرد! فکر نمی‌کرد که او خودش شاهزاده‌است و اگر می‌خواست شاه بشود، لزومی نداشت مرآجی خودش بگذارد! نصرت‌الدوله نمی‌خواست پادشاه بشود، چون در آغاز فکر می‌کرد که رضاخان از او تواناتر است. مادر م موقعی که بچه بود، پدر بزرگ م (میرزا عبدالحسین فرمانفرما) هر روز صبح که می‌خواست سر کار برود، او را از خانه مادرش می‌گرفت. روی زانویش می‌گذاشت و نوازش می‌کرد و بعد می‌فت سر کار، بعد مادر م با لاله‌اش برمی‌گشت. یعنی فرمانفرما هر روز به دیدن مادر م عادت داشت. این گذشت تا اینکه سال‌ها بعد، وقتی که رضاشاه نصرت‌الدوله را می‌کشد، فرمانفرما دنبال مادر م می‌رسد که بپاید پرت به تواختیاج دارد! مادر م می‌رود و می‌بیند که پدر بزرگ لپ پله‌نشسته فریاد می‌زند: پسر ۵۰ ساله‌ام را کشتند! اصلاً در آن لحظات در یافت خیر، دیوانه شده بود! پدر بزرگ م در تهران بود که خبر مرگ پسرش را برایش می‌آوردند. پدر بزرگ م فکر می‌کرد نصرت‌الدوله از آن آزاد می‌گنند، ولی بعد از شنیدن خبر، بالش روی دهانش گذاشتند و خفایش کردند! رضاشاه حماقت بزرگی کرد، نصرت‌الدوله بسه در دش می‌خورد. شاید به خاطر قدرتش و حمایتی که از او می‌شد. می‌دانید که رضاشاه بعد از آن، تمام املاک پدر بزرگ م را گرفت! خانه فرمانفرما در خیابان حشمت‌الدوله بود. رضاشاه اول آنجا بر پدر بزرگ م بودند. محمد حسین میرزا، پدر اسکندر تا سال‌ها در آنجا خانه داشت. بعد از انقلاب گفتند باید از آنجا بلند شوند آن را فروخت. نصرت‌الدوله وقتی که به نفع رضاشاه فعالیت داشت، لایذ فکر می‌کرد انگلیسی‌ها برای ما بهترند، نه اینکه خود فروش باشند. اصلاً این کار نبود! اگر می‌خواست این کار را بکنند، چه لزومی داشت! احمدشاه ا بردارد و رضاشاه را جای او بگذارد؟ بعد هم او را فرستادند سمنان و یک شب هم خفایش کردند!»

بازگشت در آن دوره سیدضیاء و رضاخان میرنچ، زمام امور را در دست داشتند. دولت سیدضیاء او و دو پسرش را به زندان انداخت و آنها را از کارهای حکومتی منع کرد. با سرنگونی دولت، رجال قدیمی امید ی دوباره پیدا کردند، اما زمانه عوض شده بود و دیگر جایی برای این افراد، در رأس حکومت نبود.»

■ **چوب حراج رضاخان بر داشته‌های فرمانفرما**

افسانه اسفندیاری، فرزند مریم فیروز و سرهنگ عباسقلی اسفندیاری، از نوادگان فرمانفرماست. از خلال خاطرات او، می‌توان به مناسبات حاکم بر خانواده پدر بزرگ بی‌برد، او در یک گفت و شنود و در این موضوع چنین گفته است: «رضاشاه در آغاز کارش، نگهبان جلوی در خانه پدر بزرگ می‌بود. بعد که به قدرت رسید، تمام رختخواب‌ها و اثاثیه پدر بزرگ م را از پنجره‌ها ریخته بود پایین و بالای سر آنها ایستاده و گفته بود: فرمانفرما! حالا چطور ی؟ بعد از کودتا، حتی با ماشین دایم‌ام هم عکس گرفته بود که در همه جا منتشر شده‌است! رضاشاه می‌خواست به املاک بچه‌ها هم دست‌اندازی کند که محشتم! سلطنته پدر بزرگ م مادری من، جلوی او را می‌گیرد و می‌گوید: مال صغیر است و تو حق نداری این کار را بکنی! چون تعداد بچه‌های بزرگ‌تر، خیلی کم بود و بقیه هم در سنین پایین بودند. مثلاً دایی من، عبدالعلی و خاله‌های من رودابه و خورشید، از من کوچک‌تر هستند. محشتم! سلطنته نگذاشت که رضاخان اموال اینها را بگیرد و گزنه برای آنها هم دندان تیز کرده بود. قصر و خانه و این چیزها را گرفت، ولی بقیه‌اش را نگرفت، چون فرمانفرما به همه بچه‌هایش زمین داده بود. خانه مادر بزرگ م من در میدان کاخ بود. اینکه گفته‌اند: فرمانفرما در اواخر عمر محافظه‌کار شده بود، درست‌است، چون می‌رسید که رضاشاه، بقیه بچه‌هایش را هم بکشد! برای خودش که نگرانی نداشت. پیر شده بود. رضاشاه تیمور تاش و نصرت‌الدوله را کشت و بیه داور هم گفت: برو بمیر! او را رفت و خود کشی کرد. خُب می‌توسید که یکدفعه چنین تصمیمی را هم درباره فرزندانش بگیرد. البته این مسائل، جزئیات و حواشی زیادی دارد. واقعاً خیلی اشتباه کردم که این چیزها را از مادر و فامیل سؤال نکردم. الان می‌فهم چقدر ارز شمنند بوده‌است. مادر م خیلی نصرت‌الدوله را دوست داشت، او هم متقابلاً عاشق



عبدالحسین میرزا فرمانفرما در کنار پسر بزرگش و خواهرش

پیش‌خوابی

تک نگاشت‌هایی از شوخی‌های رجال معاصر ایران در محافل خصوصی و عمومی

وقتی اهالی سیاست، طنز و مطایبه‌گر می‌شوند!

■ **محمد رضا کاتبینی**



شیفته از روزنامه‌نگاران نامور معاصر به نگارش در آمده است. شیفته این مجموعه را در اختیار عبدالفریع حقیقت قرار داد تا به نشر آن اهتمام ورزد. حقیقت در دیباچه این اثر و درباره آن، چنین آورده است:

« کتاب حاضر که زیر عنوان: شوخی در محافل جدی، شامل ۵۸۰ شوخی مختلف سیاسی و اجتماعی و ادبی مربوط به دوره پهلوی است، حاصل نیم‌قرن روزنامه‌نگاری شاداروان دکتر نصرالله شیفته روزنامه‌نگار مشهور ایران و سردبیر روزنامه‌های مرد امروز و باختر امروز و سرانجام مدیر مجله دانشمند و نخستین رئیس انجمن دانش پژوهان ایران است که در طول مدت ۵۰سال روزنامه‌نگاری خود، با علاقه‌مندی ویژه‌ای جمع آوری کرده است. لازم به توضیح است که نگارنده از سال‌های بسیار دور، ابتدا در هیئت تحریر به مجله دانشمند و سپس در انجمن دانش پژوهان ایران و انجمن ادبی و پژوهشی آفتاب حقیقت، با دکتر نصر الله شیفته پیرامون چاپ و انتشار آثار مربوط به حوادث سیاسی قرن‌های اخیر، همکاری بسیار دوستانه و صمیمانه‌ای داشته‌ام. به همین جهت به ترتیب کتاب‌های: زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین قاطمی وزیر امور خار-حده دکتر محمد مصدق و مدیر روزنامه باختر امروز، در سال ۱۳۶۴ خورشیدی از طرف انتشارات آفتاب حقیقت و زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد



▼ از راست: امیرعباس هویدا، اشرف پهلوی و صادق رضاشاده شفق، در حاشیه یکی از میهمانی‌ها

مطلبی به صلح‌تشان نیست و تعهدی ایجاد می‌کند، به بهانه نداشتن عینک، از خواندن و بحث در آن ظفره می‌فند!
۴- هدف دیگر نویسنده آن بود که برای ضبط در تاریخ و معرفی رجال و مجال شناسی و نکته‌سنجی برخی از ایشان، به منظور شناسایی روحیات و رفتار رجال سیاسی، اداری، اقتصادی و ادبی معاصر مسا برای نسل‌های آینده، مدارکی در دسترس باشد.

۵- نویسنده در گردآوری این لطیفه‌ها، از منابع مختلف گوناگون استفاده کرده است. بیشتر از همان شخصیت‌ها که در متن شوخی قرار داشتند یا شنوندگان و حاضران در آن جلسات یا از دوستان روزنامه‌نگار و سیاستمداران و از تشیان سالخورده و پازن‌نسته.

۶- سوساوسی که نویسنده در گردآوری این شوخی‌ها به کار برده است، بیشتر بدان جهت بود که فقط از یک منبع استفاده نکرده باشد، تا بعداً دچار مشکلاتی نشود. به همین مناسبت آن را دوسه بار، با افراد مطلع و مطمئن مورد محک و آزمون قرار می‌دام.

۷- نکته دیگر آنکه در مورد برخی از لطیفه‌ها که رجال با رایوان آن را برابرم نقل می‌کردند، رایوان بر حسب ذوق و سلیقه خود، آنها را با برخی حشو و زوائد نقل می‌کردند که گاهی از ظرایف لطیفه می‌کاست، به همین مناسبت سعی بر آن می‌کردم تا اصالت آن لطیفه‌ها حفظ شود.

۸- عده زیادی چنین تصور می‌کردند که نقل این شوخی‌ها به منظور دست‌انداختن رجال و سیاستمداران روز است، در حالی که این فرض به نحوی که در بالا بدان اشاره شده، درست نبوده است. بارها از شخصیت‌های مختلف می‌شنیدم که به من می‌گفتند: آنچه درباره دیگران نوشته‌ای، کاملاً صحیح و جالب است، اما متأسفانه آنچه در مورد اینجانب منتشر شده، دور از حقیقت و انصاف است؟! با انتشار هر چه بیشتر شوخی‌ها، گله اینجانب‌ها افزایش می‌یافت و بر مشکلات نویسنده افزوده می‌شد که سرانجام منجربه تعطیلی آن صفحه گردید!»